

[مفهوم وصف 1](#_Toc91001347)

[جمع بندی بحث مفهوم وصف 1](#_Toc91001348)

[نکته نفی نکردن حکم از سائر حصص 2](#_Toc91001349)

[نکته نفی نکردن حکم از طبیعی موضوع 2](#_Toc91001350)

[مدعای مرحوم حاج شیخ و نقد آن 2](#_Toc91001351)

[مفهوم غایت 3](#_Toc91001352)

[بحث مفهومی غایت 4](#_Toc91001353)

[مختار مرحوم آخوند 4](#_Toc91001354)

[وجه تفصیل مرحوم آخوند 4](#_Toc91001355)

[بیان ملاک توسط مرحوم خویی 4](#_Toc91001356)

**موضوع**: بررسی کلمات /مفهوم وصف /مفاهیم

# مفهوم وصف

## جمع بندی بحث مفهوم وصف

بحث در مورد مفهوم وصف تمام شد. حاصل این شد: ما از تقیید به قیدی در کلام استظهار مفهوم نمی­کنیم. بحث در دلالت و ظهور است. اگر مولا گفت اکرم العالم الهاشمی و در مقام تحدید نبود که فرض کلام هم همین است، احساس نمی­کنیم که عالم غیر هاشمی وجوب اکرام ندارد. نسبت به سائر حصص در ذهن ما این است که واضح است. اکرم العالم الهاشمی مثلا نفی وجوب اکرام از مجتهد عالم غیر هاشمی کند، بعید از ذهن است؛ لذا اگر مولا دوباره گفت مجتهدین غیر سید را اکرام کنید، احساس تنافی نمی­کنیم. مرحوم خویی هم این مطلب را قبول دارد و می­گوید نفی دلالت بر نفی حکم از سائر حصص محتمل الدخل ندارد.

همچنین وصف و قید دلالت بر نفی حکم از طبیعت ندارد. این که مرحوم خویی قائل به مفهوم فی الجمله شد، خلاف ارتکاز است. ولی هر کدام به یک بیانی اثبات شد. این که وصف و قید نفی حکم از سائر حصص نمی­کند یک بیان دارد و این که نفی حکم از طبیعت نمی­کند یک بیان دیگری دارد.

### نکته نفی نکردن حکم از سائر حصص

بیان مطلب نسبت به سائر حصص: در ارتکاز این است که ممکن است یک خصوصیتی باشد و جایگزین این خصوصیت بشود. همان مطلب سید مرتضی. در این که وصف نفی حکم از سائر حصص نمی­کند بیانش این است که ممکن است خصوصیات دیگری باشند که آن خصوصیات نقش همین خصوصیت را ایفا کنند. لذا وصف نفی حکم از سائر حصص نمی­کند.

### نکته نفی نکردن حکم از طبیعی موضوع

اما این که نفی حکم از طبیعت نمی­کند بیانش این است: ممکن است همه عالم ها وجوب اکرام داشته باشند و مع ذلک اکرام عالم هاشمی گفته است و آوردن وصف به خاطر اهمیت و سائر اغراض باشد. فایده وصف منحصر به نفی حکم از طبیعت نیست. ما می­بینیم که مولای عرفی وقتی یک قیدی را می­آورد اگر از او سوال کنیم که اگر این قید نبود چکار کنیم، جواب می­دهد که اشکالی ندارد ولی این قید باشد بهتر است.ما فرمایش مرحوم خویی را به این بیان جواب دادیم. منافات با احترازی بودن هم ندارد و احترازی بودن به همین اهمیت داشتن تامین می­شود.

بله؛ وصف نفی حکم از سائر حصص نکند، اوضح از نفی حکم نکردن از طبیعت است. ما که می­گوییم قید مفهوم ندارد معنایش این است که نفی حکم از طبیعت و سائر حصص نمی­کند، نه این که اثبات حکم برای طبیعت کند و این مطلب بیان زائد نیاز دارد.

### مدعای مرحوم حاج شیخ و نقد آن

مرحوم حاج شیخ اصفهانی تعبیر به یمکن دارد و می­فرماید: وصف مثل شرط است.

یعنی اولا اصل در قید احتراز است و معنایش این است که طبیعی، حکم ندارد.

ثانیا ظاهر این است که خصوصیت وصف دخیل است مثلا هاشمی بودن دخیل در حکم است. ظاهر هر عنوانی این است که دخالت دارد.

ثالثا فرموده است که ظاهر حکم هم سنخ الحکم است.

اگر ما قیدی داریم که احترازی هست و آن قید بخصوصه، دخیل در سنخ الحکم است پس مفهوم دارد. از ضمیمه کردن این سه مقدمه، احترازی بودن، خصوص وصف دخیل است، دخیل در سنخ الحکم، مفهوم داشتن را نتیجه گرفته است.

به نظر ما این فرمایش درست نیست. این که اصل در قید احترازیت است، مفید نیست. این که خصوص قید دخیل است، در این حکم مجعول دخیل است، مفید فایده نیست. ما هم می­گوییم اصل در قید احتراز است اما در اصل وجوب یا همین وجوبی که جعل شد؟ در همین وجوب، خصوص هاشمی بودن دخالت دارد ولی ملازمه ندارد که یک وجوب دیگری برای عالم مجتهد ثابت باشد.

ما در شرط که می­گفتیم مفهوم دارد می­گفتیم شرط یک نکته اضافی دارد. در عرف وقتی که اگر می­آورند می­خواهد یک مطلب اضافی برسانند. لذا بعضی از اوقات گفته می­شود اگر داخل این کار نیاور. حتی تعلیق بر موضوع هم بیان اضافی نداشت بلکه تعلیق بر حالت یک مطلب اضافی دارد، بر خلاف وصف که مطلب اضافه ای که می­خواهند بفمهماند با اهتمام سازگاری دارد. پس بین وصف و شرط فرق وجود دارد. به نظرم مرحوم صدر حرف حاج شیخ را خوب بیان نکرده است. حرف حاج شیخ صاف است و جوابش هم روشن است.

در نهایت: شرط مفهوم دارد ولی وصف مفهوم ندارد چرا که بیان زائد در شرط را استظهار می­کنیم بر خلاف وصف. همین مطلب که احراز نمی­کنیم کافی است. هر چند که نتوانیم تحلیل کنیم.

مرحوم صدر یک بیانات پیچیده ای را مثل مدلول تصوری و تصدیقی بیان کرده و قائل شده است به این که وصف مفهوم ندارد ولی به نظر ما نیاز به این تطویلات نیست و همین که استظهار مفهوم داشتن را نداشتیم کافی است.

# مفهوم غایت

سومین چیزی که محل بحث واقع شده است غایت است. در غایت یک بحث منطوقی و یک بحث مفهومی است. بحث منطوقی این است: آیا ظاهر خطاب مغیا به غایت این است که غایت داخل در مغیا هست یا نه؟ یعنی اگر مفهوم داشته باشد انتفای حکم بعد ازغایت می­شود. یا انتفای حکم از غایت و ما بعد غایت است.

علی القاعده باید بحث منطوقی را مقدم کنیم ولی مرحوم اخوند به خاطر یک نکته آن را موخر اورده است که به آن متعرض می­شویم.

## بحث مفهومی غایت

### مختار مرحوم آخوند

مرحوم اخوند فرموده است: باید تفصیل داد. غایت گاهی اوقات أمد حکم است، مفهوم دارد.مثل کل شیئ حلا حتی تعرف الحرام، حتی غایت حلال است. حرمت است که انتهای حلیت است. معنا ندارد که شیئ قید داشته باشد.

اگر غایت، غایت حکم نبود، حالا غایت متعلق یا غایت موضوع باشد. مثل أتموا الصیام الی الیل، قید به متعلق مرتبط است. سر من البصره الی الکوفه، تا کوفه که قید وجوب نمی­تواند باشد بلکه قید سیر است که متعلق است. در این جا مفهوم ندارد.

مرحوم آخوند تعبیر به غایت به حسب قواعد عربیه کرده است. منظور ایشان حسب استظهارات عرفیه است، نه قواعد ادبیه، به خاطر این که خطاب القای به عرف شده است. مراد قواعد ادبی که بافیده شده است، نیست. هر چند که آنها سعی کرده­اند از عرف تلقی کنند ولی این گونه اتفاق نیافتاده است. موارد استعمال با معنای موضوع له خلط کرده­اند. مثلا آنها برای باء به این کوچکی ده معنا ذکر کرده­اند.

#### وجه تفصیل مرحوم آخوند

اگر غایت حکم باشد، معنایش این است که وقتی أمد آن رسید، حکم منتفی است. لذا بعید نیست که در این صورت اظهر مفاهیم باشد. ایشان شرط را انکار کرد ولی در این جا می­گوید واضح الی النهایه.

اگر غایتِ متعلق یا موضوع باشد، همان طوری که در وصف گفته شد هر قیدی که مطرح شده باشد و یکی از قیود همین غایت در این صورت است. سر من البصره الی الکوفه، نسبت به کوفه به بعد ساکت است. غایتی که به دنبال متعلق باشد متعلق را ضیق می­کند ولی دلالت بر مفهوم ندارد. اثبات شیئ نفی ما عدا نمی­کند.

مرحوم آخوند تعبیر به اگر کرده است. کبری را بیان کرده است ولی بررسی نکرده که در چه مواردی قید حکم و قید متعلق است. این یک بحث استظهاری است و نسبت به اشخاص مختلف است. ظاهرا نکته وارد نشدن مرحوم آخوند همین است که این بحث ضابطه ندارد.

##### بیان ملاک توسط مرحوم خویی

مرحوم خویی مقداری جلوتر رفته است. ایشان فرموده می­شود فی الجمله ضابطه مند کرد. اینکه غایتِ موضوع باشد، خلاف ظاهر است. موضوعات معمولا ذوات هستند و غایت بردار نیستند افعال غایت بردار هستند. بعید است که در جمله زید تا روز جمعه اکرام دارد، غایت قید زید باشد. با هم سنخیتی ندارند مگر این که قرینه ای بر این مطلب باشد. مثلا در آیه وضو الی المرافق غایب ایدی است. ید تا مرفق مراد است. ما در این جا قرینه داریم که قید موضوع است.

نسبت به غایت حکم و متعلق فرموده است: اگر حکم به صورت معنای حرفی بیان شد مثل اتموا الصیام الی الیل،ظاهر این است که غایتِ متعلق است نه حکم. صیام تا شب را اتمام کنید. وجوب الی اللیل باشد خلاف ظاهر است. ظاهر در جایی که حکم به معنای حرفی باشد این است که غایت قید متعلق است بلکه مثل شیخ انصاری و نائینی می­گفتند محال است که قید حکم باشد. حالا محال نیست ولی ظاهر همین است.

اگر حکم به صورت معنای اسمی بیان شده باشد مثلا یجب بود، در این جا دو قسم است. یا متعلق محذوف و یا مذکور است. اگر محذوف باشد، ظاهر این است که قید، قید حکم است. یحرم الخمر الی الاضطرار. ظاهرا قید حکم است. این که الی مربوط به متعلق محذوف باشد خلاف ظاهر است. مذکور در این جا یحرم و خمر است و خلاف ظاهر است که قید خمر است چرا که خمر اضطرار بردار نیست دوران امر است که غایت، قید حکم باشد یا متعلق، ظاهر این است که قید، قید مذکور است لذا در این مثال حرمت غایت دارد.

اگر حکم به معنای اسمی بود و متعلق هم مذکور بود مثل یجب الصیام الی الیل، این که در ادبیات گفته شده است الاقرب یمنع الابعد، خرافات است. ایشان فرموده است: این قسم مجمل است یعنی مردد است که قید متعلق باشد یا حکم. نسبت به هر دو صلاحیت دارد. هر دو را می­توان مغیا کرد و در هیچ کدام ظهور ندارد. در این صورت مقتضای اصل عمل چیست، با اختلاف موارد، مختلف می­شود.

مرحوم خویی فی الجمله مشکل را حل کرده است و در مواردی با مشکل مواجه می­شویم. ادامه بحث در جلسه آینده.